

قلم من خشک شده است

از: دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

صاحب آغلی سوجهو استادوار سردبیر بزرگوار بوم

من قلم خشک شده است. هر بار که در خانه مصاحبه کنی من میگویم قلمت خشک نشود. در عین حال که خود را نویسنده میدانم. یک نوع احساس سرور میگردم و پس از گذاشتن گویی یا خود می گویم «جمله ریسمانی است ولسی قلم نویسنده که خشک نمیشود! او اندیشه دارد و با توان قلم، آنرا بیان میکند. حرمت تر بود اگر میگویند توان مغز و اندیشه ات از دست نرود» اما اکنون می بینم که مدتهاست من قلم خشک شده و دیگر قادر به نوشتن نیستم و معنی و عمق این دعای شما را خوبتر درک میکنم. آری، من اندیشه ام خشک نشده و شاید تا آنجا که خودم بتوانم فصاحت کنم، مغز هم یوک نشده است یعنی این قلم من است که خشک شده است.

حرفه میدانم! پس از مدتها فکر به این نتیجه رسیدم که علت وقتی آن اندیشه های فراوان و افکار گوناگونی هستند که برای نظم آمدن با هم سخت گرفته اند و همانطور که گاهی حالتی های زیاد در سر چهارراه ها باعث راهبندان و عدم هر گونه حرکت و جستن میشوند و یا مثل یورش افرادی که در عصری از جهانی ها از اطقی بسوی سالن غذاخوری میخواهند بروند و جان بیم فشار میآورد که همه دم در گیر میکنند و هیچ کس نمیتواند وارد سالن غذاخوری بشود. افکار و اندیشه هایی که از بحر من می خواهند وارد انگشتانم شوند. گیر کرده مرا ناتوان و قلم را خشک کرده اند. میخواستم از ۲۰۰ نفر کشته شدگان بیوا و بیگانهی که در بازار بغداد رفته بودند خرید بکنند، تا خانواده شان را خوشحال کنند. از کودکی که در این میان رفته بود برای خود یک بادکنک بخرد تا با خواهرش بازی کند. از زنی که برای همسر بیمارش رفته بود سزی بخرد تا آبگوشی برایش بیزد. از محصلی که رفته بود برای سال تحصیلی جدید دفتر و مدار بخرد و بالاخره برای پیشخدمتی که خواسته بود برای زن و فرزند خود نان و بیری بخرد تا شکمشان را سیر کنند و همگی در یک لحظه به تل خاکستری تبدیل شدند بنویسم که خبر جدائی فلسطین به دو قسمت «حماس تند» و «فتح تند» بگویشم رسید. تا خود گفتم اسرائیل با یک فلسطین نتوانست کنار بیاید با دو فلسطین چه خواهد کرد؟ فکر کردم گویی گاهی یک ضرب در دو معنی، یک تقسیم به دو را میدهد. خواستم چیزی در این مورد بنویسم که صدای وجدان بهم داد. تو که هرگز از

ریاضیات چیزی نفهمیده ای خودت را دست نینداز و بگذار بزرگترها در این باره اظهار عقیده بکنند. واقعا که مغز انسان چه ماشینی عجیب و شگفت آوری است. چگونه است که تک تک سلولهای عصبی هیچ کدام قادر به فکر کردن نیستند ولی ترکیب و آمیزش و همکاری آنان ده ها فکر را در مغز انسان در آن واحد به دوران می اندازد که برای بیانش زبان ناقص می ماند و قلم خشک می شود؟

خواستم در باره دست از بدن جدا شده در تصادف کامیون که در یخچال گذاشته به مرکز ترمیم و پیوند در بیمارستان نیس آورده و آنرا دوباره به بدن مرد آسیب دیده با موفقیت وصل کردند بنویسم که شنیدم یک عده پزشک از گروه القاعده خواسته اند فاجعه ای بسان فاجعه برجهای دوقلو نیویورک را بوجود بیاورند. هاج و واج ماندم! آخر مگر تروریست دکتر هم وجود دارد؟ آیا دکتر می تواند تروریست شود؟!

سوگند بقراط را بیاد آوردم که هر پزشکی قبل از دریافت عنوان دکتری باید آنرا به زبان بیاورد چه لحظه فراموش نشدنی و غرورآمیزی! «در مقابل پیکره بقراط قسم یاد میکنم که انسانها را بدون در نظر گرفتن آئین و مذهب و یا نژاد و قوم معالجه کنم. از آنکه پولی ندارد درخواست پاداش نکنم و در هر خانه ای که رفته چشم محرم اسرار باشد و رازی را هرگز بازگو نکنم... به زندگی از زمان آغاز تا آخرین دم احترام بگذارم... و ... و»

«... اگر چنین کنم باشد که مورد احترام همگان و همکارانم قرار گیرم و اگر جز این باشد ننگ و رسوائی از آن من باد...» سپس بیاد جمله لویی پاستور افتادم که میگوید: یک پزشک گاهی شفا می بخشد، بعضی وقتها دردها را تسکین میدهد ولی همیشه بیمارش را تیمار میدهد.

خواستم از این آدم نمایان که عنوان دکتری را با ننگ خود کثیف کرده اند بنویسم و بیاد آوردم که روانشاد خانم عمه جان والده محترم شما میگفتند: «دکتر شدن چه آسان - آدم شدن چه مشکل!»

آری، خیلی هم مشکل! آخر این آدم نمایان اولین پزشکانی نیستند که حرمت حرفه خود را با بی شرمی به خاک کشیده اند. استادان آنها ژرف منگله و هربر هیم و کارل کلوبرک نام داشتند که در بازداشتگاه ها «برای پیشرفت علمی» شکم زنها و دختران تازه بالغ را بدون بی هوشی پاره میکردند تا روی رحم آنان «آزمایشهای پزشکی» انجام دهند! در چشمان دوقلوها بدون

بی هوشی از سموم و رنگهای مختلف میریختند تا «راز پزشکی» در مورد دوقلوها را دریابند.

در آن قسمت دنیا نیز «دکترهائی» از اینگونه کم نبودند؛ آنها نیز مانند نوکران بن لادن از استالین اطاعت میکردند و به هر که عقیده ای مخالف او داشت برچسب «دیوانگی» می چسباندند و تحت داروهای فلج کننده در تیمارستان ها «بستری اش» میکردند و رژیم را از دست او راحت میکردند.

«ایو مامو» در لوموند می نویسد:



امروز در چین در زندانهای کشور کمونیستی جراحان در پشت اطاق های اعدام با دستکش های استریزه شده منتظرند تا بلافاصله پس از اعدام اعضاء بدرد بخور بخت برگشتگان اعدام شده را از بدنشان درآورده برای فروش به اربابان رژیم تقدیم کنند. آری، «دکتر شدن چه آسان - آدم شدن چه مشکل!»

خواستم فریاد بزنم، دست این وحشیان به شکایت کنم که شنیدم در یک روز، ۲۱ نفر از هم میهنان خود را در زادگاه زیبایم به آویخته اند. گناهشان هر چه بود، نمیدانم. گویا جزو «اراذ» بوده اند!!

ولی آخر این چه رژیم است که ادعا میکند بنام خدا اسلام حکومت میکند و فرزندان خود را اینگونه قربانی میکند؟ در «پاری ماچ» دیدن عکس جوانی با عنوان «لبخند پیش مرگ» در حالیکه طناب دار بر گردنش می انداختند به حال تهوع داد و عکس دیگر که شلاق زدن با طرزی وحشی بر بدن یکی دیگر از هم میهنان من را نشان میداد مرا دگرگ کرد و خواب را از چشم ربود. جناب آقای آمیدوار، بعد در مورد هر یک از این نکته



نیاز به قلمی توانا بسان قلم خود شما دارد که نمونه اش را سرمقاله های خود هر هفته پرورش میدهید. افسوس من نمیتوانم عاجز نمیدانم «دردمو با چه زبان به این و او حالی کنم» من قلمم خشک شده است.

عزیزاله سلیم پور

الکتروالایت

تعمیرات کلیه لوازم برقی

توسط متخصصین فنی

- سیم کشی ساختمان • نصب کولر و چراغهای سقفی
- نصب تلفن های داخلی
- نصب تایمر برای شبان

Cel.: (516) 312-9355

Tel: (516) 482-1165

خانم هلن کاپلان - فیزیکیال تراپیست

در منزل شما!

Helene Kaplan

Physical Therapist

Will Come to YOUR HOME!

516-538-8928

Medicare Assignment & Insurance Accepted

مدیکر و سایر بیمه ها پذیرفته میشود.